



نقد ادبی فمینیستی

پدیدآورده (ها) : آبرامز؛ واصفی، سمانه (صبا)
ادبیات و زبانها :: چپستا :: تیر 1385 - شماره 230
از 788 تا 795

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/167594>

دانلود شده توسط : فهیمه حسین زاده
تاریخ دانلود : 01/10/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

نقد ادبی فمینیستی

برگردان: سمانه (صبا) واصفی

این مقاله ترجمه‌ی مبحث «نقد فمینیستی» فرهنگ اصطلاحات ادبی آبرامز^۱ است. مولف در این مقاله به تاریخچه، اصول و شاخه‌های مسایل نقد ادبی می‌پردازد. نگاه جامع و بیان روشن نویسنده متنی را فراهم آورده که در عین ایجاز و اختصار سودمند و راه‌گشا است.

Mh. Abrams

نقد ادبی فمینیستی تا اواخر سال‌های ۱۹۶۰ به‌مثابه‌ی نگرشی آگاهانه و جمعی در ادبیات مطرح نبود. در عین حال این نقد ریشه در تاریخ دو سده مبارزه در راه احقاق حقوق زنان داشت و بر آثاری از این دست متکی بود. آثاری چون «حقانیت حقوق زن»^۲ مری ولستن کرافت (۱۷۹۲)، «انقیاد زنان»^۳ جان استوارت میل (۱۸۶۹)، و در آمریکا کتاب «زنان در سده‌ی نوزدهم»^۴ اثر مارگارت فولر (۱۸۴۵) نقد ادبی در عصر ما با جنبش فمینیست‌های سیاسی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و نیز در حوزه‌های آزادی فرهنگی و برابری پیوند دارد. ویرجینیا وولف از برجسته‌ترین پیشگامان نقد فمینیستی است که علاوه بر کتاب‌های داستانی کتاب غیرداستانی «اتاقی از آن خود»^۵ را نوشت و مقاله‌های متعددی را نیز درباره‌ی زنان نویسنده، فقدان امکانات تحصیلی و نیز پیرامون فرهنگ، اقتصاد و آموزش در درون جامعه‌ای که او آن را جامعه‌ی مردسالار می‌نامید انتشار داد. (مراجعة کنید به مجموعه‌ی مقاله‌های او با نام زنان و نویسندگی م. پرت. ۱۹۷۹).

طرح نقدهای تندرو و رادیکالی در فرانسه. به‌دنبال این موج رادیکال نقدهای فراوانی پیرامون هویت فرهنگی زنان به‌عنوان موضوع منفی یا دیگر مرد، مردی که موجودی غالب،

1. A Glossary of Literary terms

2. A vindication of the Right of Woman

3. The Subject of Woma

4. Woman in The Nineteenth

5. A Room of One's Own

نماینده‌ی نوع بشر یا بشر یا human شمرده می‌شد؛ انتشار یافت.

کتاب جنس دوم هم چنین به‌استوره‌های جمعی بزرگ که در آثار برخی نویسندگان مرد به‌طور غیرواقعی از زنان ترسیم شده بود نیز پرداخت.

در آمریکا نقد ادبی جدید با بحث‌های آگاهانه‌ی مری المان در کتاب «اندیشیدن درباره‌ی زنان»^۱ (۱۹۶۸) آغاز شد. این کتاب پیرامون تصویرهای تحقیرآمیزی که از زنان در نوشته‌های مردان یافت می‌شود و نیز درباره‌ی گرایش‌های شورش‌گرایانه در آثار زنان مباحث تازه‌ای را مطرح می‌کند. به‌نظر المان، زنان در ادبیات مردان، منفی و در ادبیات زنان مثبت تصویر شده‌اند. یک سال پس از انتشار «اندیشیدن درباره‌ی زنان» کتاب «سیاست جنسی»^۲ کیت میلث منتشر شد. که لحنی بی‌پروا تر و تاثیرگذارتر داشت.

منظور میلث از طرح «سیاست» اشاره به مکانیزم‌هایی است که مناسبات حاکم را در جامعه تقویت می‌کند. او نشان می‌دهد که نهادهای اجتماعی در جوامع غربی به‌گونه‌ای سامان یافته‌اند که پنهانی سلطه‌ی مردان را تقویت و زیردست بودن زنان را تثبیت کنند. میلث در این کتاب از تعصب مردانه نیز که در نظریه‌ی روان‌شناسی فروید مطرح شده انتقاد می‌کند و به‌تحلیل آثار نویسندگانی چون دی. اچ. لارنس، هانری میلر، نرمن مایلو و ژان ژانت می‌پردازد که واضع و حامل اصطلاح منش تجاوزگرایانه بودند. تلاش او در جهت علت‌یابی این مساله است که چرا برخی از نویسندگان در خیال‌پردازی‌های داستانی خود، من پرخاشگر و مذکر خود را بزرگ جلوه می‌دهند و زنان را ابرّه و ستم‌پذیر تصویر می‌کنند.

از حدود سال ۱۹۶۹ به‌موازات نقد نوآورانه‌ی فمنیستی موجی از نحله‌های مختلف فمنیسم به‌وجود آمد که نسبت به‌سال‌های قبل بی‌سابقه می‌نمود. این موج جنبشی را تشکیل داد که همانند نظریه‌های والتر به‌نظر می‌رسید با نوعی تعصب و جانب‌داری بود. و اگر چه این نقد مرسوم در آمریکا، فرانسه، انگلیس و دیگر کشورها به‌نظریه‌ی واحدی نینجامید، اما ارایه‌دهنده‌ی دیدگاه‌های مثبت و روش‌های بهتری بود که به‌انطباق نظریه‌های روان‌کاوانه، پسا ساخت‌گرا و مارکسیستی یاری رساند.

مشاخره‌ها و کینه‌توزی‌های نحله‌های مختلف فمنیسم را می‌شد نشانی از پویایی این جنبش دانست، با این همه از همان ابتدا، فمنیست‌ها در پاره‌ای از فرضیه‌هایی که مطرح می‌کردند اشتراک نظر داشتند و همین نگاه مشترک زمینه‌ای فراهم آورد که آن‌ها عامل تفاوت جنسی را در جامعه، در امتیاز و انحصار تولید، و در حوزه‌ی فعالیت‌های ادبی، و در صورت و

محتوا و نیز در تحلیل‌ها و ارزیابی آثار جست‌وجو کنند. بنیادهای این اشتراک نظر را می‌توان چنین برشمرد:

۱) تمدن به‌طور غالب پدرسالار است (حاکمیت و سلطه با پدر است) و در جهت‌ی هدایت می‌شود که زنان را در امور خانواده، و فعالیت‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قانونی و هنری زیر دست نگه دارد. از انجیل عبری و فلسفه‌ی یونان گرفته تا امروز، این تمایل فرهنگ پدرسالار که مرد را به‌مثابه‌ی یک نرم انسانی و زن را دیگر مرد (نوع غیرانسانی) یا محملی برای ارجاعات منفی بیندارد، حضوری مداوم داشته است؛ چرا که زن فاقد اندام مردانه، فاقد نیروی مردانه و فاقد ویژگی‌های شخصیتی مردانه بوده است. همین مشخصه‌های مردانه در نگرش مرد سالار مهم‌ترین عامل ابداعات فرهنگ و تمدن نیز به‌حساب می‌آید. به‌این ترتیب در طی فرآیند اجتماعی شدن، ایدئولوژی مردسالاری برای زنان درونی شد. و به‌تدریج پذیرفتند که جنسیت خود را تحقیر کنند و بدون اعتراض یا سرکشی تن به‌ستم دهند.

۲) در تصویری متداول از جنسیت و در سطحی گسترده این برداشت حاکم است که جنس فرد را آناتومی او تعیین می‌کند. در حالی که مولفه‌های تعیین‌کننده‌ی مذکر و مونث بیش‌تر ساختاری فرهنگی دارند که موازین مردسالارانه‌ی موجود در آن‌ها را طبقه‌بندی کرده است این همان نکته‌ای است که دوبووار متذکر می‌شود. او می‌گوید: یک فرد زن به‌دنیای نمی‌آید، زن می‌شود. تمدن خالق آفریده‌ای است که او زن نام می‌گیرد؛ هم چنان که موجود مذکر را فعال، سلطه‌جو، ماجراجو و خلاق می‌خوانند.

۳) ایدئولوژی مردسالار نوشته‌ها و آثاری را ترویج و تحسین می‌کند که اغلب آن‌ها را مردان نوشته‌اند. در طول تاریخ آثاری چون: ادیب، اولیس، هملت، تام جونز، کاپیتان اهو ها کلبرفین که تصویرگر ویژگی‌ها و ابزار احساسات مردانه در عرصه‌های کنش مردانه و فضای داستانی مردانه هستند، و در زمره‌ی برجسته‌ترین آثار ادبی قلمداد شده‌اند، در این گونه آثار اگر شخصیت‌های مونث نقشی هم داشته باشند این نقش، حاشیه‌ای و در سایه است. در واقع قهرمانان زن یا مکمل تمایلات مردانه هستند یا مخالف این تمایلات، چرا که خود فی‌نفسه جایگاهی ندارند. با قطعیت باید گفت این شاه‌کارهای ادبی از فقدان نقش زنانی آزاد و خود مختار رنج می‌برند. در این آثار زنان نقش‌هایی در مقابل نقش مردان ندارند و مخاطبان‌شان مرد هستند و چنین است که مخاطب زن خود به‌خود طرد می‌شود و زن ناچار است نقش مردانه به‌خود بگیرد و ارزش‌ها و راه‌های درک و حس و عمل مردانه را بپذیرد، و هر عمل مردانه را درونی کند. به‌علاوه منتقدان فمنیست اتفاق نظر دارند که تقسیم‌بندی‌های زیبایی‌شناختی سنتی در

نقد ادبی رایج با پیش فرض‌ها و شیوه‌های استدلال مردانه آمیخته شده‌اند به عبارت دیگر شیوه‌های نقد ادبی متأثر از فرهنگ جنسیتی هستند.

از گرایش‌های عمده‌ی منتقدان فمینیست در کشورهای انگلیسی زبان، گرایش به بازسازی راه‌هایی است که ادبیات را با علایق و ارزش‌ها و دیدگاه‌های زنان هم‌سو و سازگار کنند و خود نیز به بررسی ادبیاتی بپردازند که به علایق زنان توجه داشته باشد. هم‌چنین بر این باورند که زنان در تحلیل آثار گذشته رویکردی داشته باشند که موجودی تسلیم و منفعل به‌شمار نیایند. در کتاب جودیت فترلی، منتشر شده در سال ۱۹۷۸ آمده است: نویسنده به‌جای این که از زن خواننده‌ای منفعل بسازد، باید خواننده و مخاطبی را پرورش دهد که در برابر نظریات مولف و اصول جنسیتی که نهفته در اثر او است واکنش نشان دهد. او باید بتواند فاکتورهای مردسالارانه را استخراج کند.

از دیگر هدف‌های این گروه، شناسایی تصویرهای کلیشه‌ای و تکراری زن در متن‌های ادبی، به‌ویژه در شعرها و رمان‌هایی بود که مردان آفریده بودند. این کلیشه‌ها اغلب در دو طرح ناهمگون جای می‌گرفتند. در بخشی از آن‌ها تصویر ایده‌آلی از زن آرایه شده که پاسخ‌گوی آرزوها و امیال مردانه است، «مانند تصویر مدنا، مادر روحانی مسیحی؛ الاهی هنر یونان؛ یا به‌آتریس دانته؛ یا چهره‌ی باکره‌ی معصوم «فرشته در خانه»، زنی که شاعر عصر ویکتوریا ترسیم کرده است. در بخش دیگر تصویر متفاوتی از زن دیده می‌شود که اهریمنی است و حاصل آزرده‌گی‌ها و اضطراب‌های جنسیتی تحمیل شده از سوی مردان است. مانند پاندورا و حوا که سرچشمه‌ی بدی‌های عالم شمرده شده‌اند، دلیله و سرس، جادوگرانی که با اغوای شهوانی زمینه‌ساز تباهی انسان می‌شوند.

در حالی که تعدادی از منتقدان فمینیست ادبیاتی را که مردان آفریده‌اند و در آن‌ها زنان نقش حاشیه‌ای، منفعل و تابع خواسته‌ی مردان دارند بی‌ارزش و فاقد اعتبار تلقی می‌کنند، برخی دیگر نویسندگان مردی هستند که بر تعصب‌های جنسی زمان خود چیره می‌شوند و تبعیض‌ها و ستم‌ها و فشارهای فرهنگی تحمیلی و متبلور در شخصیت زنان را در قالب چهره‌های اجتماعی و منفی آثارشان بازتاب می‌دهند؛ مانند: چاسر، شکسپیر، ساموئل ریچاردسون، هنتریک ایبسن و جرج برنارد شاو.

گروه دیگری از فمینیست‌ها به‌زمن به‌مثابه‌ی یک خواننده نظر ندارند بلکه به‌آن چه شو والتر آن را «نقد زنانه» می‌نامد اهمیت می‌دهند، یعنی نقدی که خود را وقف توسعه و تکامل مجموعه‌ای از آثار زنان برای بحث و تبادل نظر می‌کند و واضح مبانی و اصولی است که در تحلیل این آثار

ضروری شمرده می‌شود. در این نظریه به شخصیت زن در رمان توجه نمی‌شود، بلکه متوجه رشد و پویایی آثار زنان در انواع ادبی و از آن جمله در نشریه‌ها و نامه‌هاست. کتاب‌های مهمی چون: تخیلات زنانه^۱ اثر پاتریشیا مییراسپکس (۱۹۷۵)، پیرامون رمان‌های انگلیسی - آمریکایی ۳۰۰۰ سال گذشته، کتاب ادبیات زنان^۲ از الین موارز درباره‌ی بزرگ‌ترین زنان رمان نویس و شاعران آمریکایی و انگلیسی، کتاب ادبیاتی از آن خود^۳ اثر الین شو والتز در پیوند با زنان داستان‌نویس و کتاب زن دیوانه در پستوی^۴ نوشته‌ی ساندرا گیلبرت که به مسایل روان‌شناسی درمانی زنان نویسنده در سده‌ی ۱۹ پرداخته است، این گرایش را ترویج می‌کنند. فرضیه‌ی نویسندگان کتاب‌های یاد شده این است که اضطراب تالیف ناشی از این تحمیل کلیشه‌ای است که خلاقیت ادبی یک فعالیت مردانه است. این باور در زنان نویسنده سبب پیدایش دوگانگی روانی شده است و آن‌ها این دوگانگی را در قهرمانان اصلی داستان‌های خود فرافکنی کرده‌اند. مانند قهرمان رمان برتا روچستر، زن دیوانه در رمان جین ایر، شارلوت برونته که قهرمان رمان، شبیه خودش است. بسیاری از این تصویرها جلوه‌ی دیگری از چهره‌ی مولف هستند که به‌نوعی اضطراب و نگرانی او را نشان می‌دهند.

یکی از دغدغه‌های نقد فمینیستی پرداختن به مسایل و موضوع‌های زنانه در ادبیات زنان است (مانند پرداختن به بررسی زندگی ناگوار خانوادگی، تجربه‌های خاص زنان، برای نمونه بارداری، زایمان، بچه‌داری، یا روابط مادر و دختر یا روابط یک زن با یک زن) زنان در این‌گونه تصویرها عاطفی ترو نسبت به واکنشی که از خود در قبال تحریکات محیط خارج از خانه بروز می‌دهند، درونی‌ترند.

نقد فمینیستی همواره زنان را در اجتماع تحلیل نمی‌کند، گاه به مسایل کوچکشان در خانه، یا به‌علاق شخصی آنان نیز می‌پردازد.

دغدغه‌ی دیگر نقد فمینیستی این است که ثابت کند در تاریخ ادبیات، یک سنت زنانه وجود دارد که به‌میانجی یک جامعه‌ی کوچکی از زنان نویسنده که آگاهانه با یک دیگر در رقابتند و از زنان نویسنده‌ی پیش از خود الگو می‌گیرند و آن را برای زنان نویسنده‌ی پس از خود به‌یادگار می‌گذارند، تقویت می‌شود.

سومین نکته‌ای که نقد زنانه برآن تاکید دارد، این است که زنان در ادبیات، در بروز فردیت‌ها و نمایش درون و نیز در حوزه‌های تفکر، احساس، ارزش‌گذاری، دریافت از جهان بیرون،

1. The Female Imagination
3. A Literature of Their own

2. Literary Woman
4. The Mad Woman in The Attic

ویژگی‌های خاص خود را دارند.

نقد فمینیستی در ساختارشناسی ادبیات زنان نیز تلاش چشم‌گیری داشته است و اگرچه در این شاخه، پیرامون جزییات کار اختلاف‌های زیادی وجود دارد، اما این دریافت مشترک حاصل آمده است که ادبیات زنان به‌لحاظ ویژگی‌های زبانی، سبک بیان و نگارش، شیوه‌های پیوند میان عناصر کلامی و چگونگی بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی، مانند استعاره، تشبیه و صور خیال با ادبیات مردان متفاوت است.

برخی فمنیست‌ها نقد خود را متوجه بسیاری از داستان‌های احساساتی و خانگی زنانه کرده‌اند که زنان سرسری و ناهماهنگ با استانداردهای تاریخ ادبیات نوشته‌اند. این نقدها در سطح گسترده، بازار کتاب سده‌ی ۱۹ را قبضه کرده‌اند، این کتاب‌ها نمونه‌هایی از آن‌ها به‌شمار می‌آیند: ادبیاتی از آن خودی^۱، اثر الین شووالتر (۱۹۷۷)، و در میان نویسندگان انگلیسی، کتاب تخیل زن^۲، اثر نینا بایم، راهنمای داستان‌هایی است که در ارتباط و به‌وسیله‌ی زنان در آمریکا نوشته شده است (۱۸۲۰-۱۸۷۰).

ساندرا اگیلبرت و سوزان گوبار - به‌عنوان نویسنده‌ی زن در سده‌ی ۲۰ (۱۹۸۸-۱۹۸۹) - در کتاب سرزمین بدون مردان^۳ تاریخ جدیدتری از نوشتار زنان را نوشتند. هدف اصلی و مطلوب منتقدان فمنیست تهیه‌ی فهرست تازه‌ای از شاه‌کارهای ادبی است. این منتقدان در نظر دارند مجموعه‌ای از آثاری را که بسیاری از افراد گروه با آن‌ها موافقت دارند، به‌عنوان موضوع اصلی تاریخ، نقد و بررسی، تحصیل و آموزش تدوین کنند.

(نگاه کنید به فهرست شاه‌کارهای ادبی. بررسی‌های فمنیسم برای ارتقای جایگاه گروهی از نویسندگان زن، مانند: آنه فینچ، جورج سند، الیزابت برت‌براونینگ، الیزابت گسکل، کریستینا روستی، هریت بیچراستو و سیدونی، گابریل کولت - که تا امروز از سوی ادیبان و منتقدان دست کم گرفته می‌شدند - سودمند بود. هم‌چنین تعداد دیگری از نویسندگان که نادیده گرفته شده بودند، با این مطالب به‌عنوان نویسندگانی مطرح، جلب‌نظر کردند. در میان این گروه می‌توان از مارگارت کاوندیش، افرا بن، لیدی مری، ورتلی منتاگو، جوانا بایلی، کتی کپین، شارلوت پرکینزگیلمن و بسیاری از نویسندگان آفریقایی - آمریکایی مانند زورنایل هورستن نام برد. بعضی فمنیست‌ها به‌ادبیاتی که به‌وسیله‌ی لژبین‌ها نوشته شده بود، یا به‌بخش‌هایی از روابط لژ بین‌ها در یک فرهنگ نا هم‌جنس خواه دیدگاه انتقادی ویژه‌ای داشتند.

1. Alliterature of Theri Own

2. Woman's Fiction

3. No Man's Land

منتقدان انگلیسی و آمریکایی بیش‌ترین توجه خود را به بررسی‌های تجربی و درون مایه‌شناسی آثاری که درباره‌ی زنان یا به‌وسیله‌ی زنان نوشته شده است، معظوف کردند. برجسته‌ترین نقدهای ادبی فرانسه، اگرچه در نگارش از نظریه‌ی جنسیت تاثیر گرفته‌اند یا این همه در مراجع مختلف، پساً ساخت‌گرا متصور شده‌اند. بهترین نمونه‌ی این نقدها بازنگری لاکان در روان‌کاوی فروید در قسمت‌هایی از نظریه‌ی زبانی سوسور است.

فمنیست‌های انگلیسی زبان، به‌نشانه‌های مشخصی در زبان‌شناسی که مرد محورند و نیز به‌قواعدی که در زمان ما متداول‌اند و شکل مردانه به‌خود گرفته‌اند، توجه کرده‌اند؛ مانند استفاده از کلمه‌ی man یا mankind برای اشاره به‌نوع بشر، یا اصطلاح chairman برای اشاره به‌افرادى که رییس یا مدیر هستند، اعم از زن یا مرد؛ استفاده از ضمیر HE و HIS برای اشاره به‌خدا، مخترع، نویسنده و شاعر که مذکر حقیقی نیستند (نگاه کنید به‌سالی مکمل ژانت، راس پروکر، نلی فورمن و...، زنان و زبان در جامعه و ادبیات (۱۹۸۰). از سوی دیگر دغدغه‌ی اصلی نظریه‌های فرانسوی زیر سیطره بودن همه‌ی زبان‌های غربی اعم از آلمانی، فرانسوی و انگلیسی است. مطابق اصطلاح یکلام نرینه محوری لاکان، کلام در اصل نماد قدرت و توانایی بوده است. این نرینه محوری در زبان غرب، نه تنها در لغت و نحو، بلکه در قواعد منطق، از خود قاطعیتی مذکر و نوعی پای‌بندی سخت به‌فرضیه‌ها و معیارهای لایتغیر نشان داد.

برای نظریه‌پردازان فرانسوی مسائلی اساسی فراهم آوردن امکان‌های گوناگون در زبان زنان است تا دیگر ناچار نباشند، برای نوشتن، چارچوب‌های مردانه را رعایت کنند، یا زبان مردانه بر آنان چیره باشد. این گروه معتقدند نباید در نهایت زبان زن نفی شود یا در حاشیه قرار بگیرد. برای حل این مشکل هلن سیکسو وجود یک نگارش زنانه را پیشنهاد می‌کند که سرچشمه‌ی آن - در مرحله‌ی نضج که رابطه‌ی مادر با کودک، پیش از آن که کودک زیر تاثیر مردان جامعه قرار بگیرد - به‌مادر باز می‌گردد. از نظر او این توانایی بالقوه‌ی زبانی که جنبه‌ی ناخودآگاه دارد، خود را در نوشته‌هایی که تسلیم سلطه‌ی زبان مذکر نمی‌شوند و از دلالت‌های کلیشه‌ای و ثابت و نیز از منطق رایج این زنان به‌دورند، نشان می‌دهد. هلن سیکسو می‌گوید، این نگارش زنانه حاصل بازی لذت بخش معنی‌ها است.

از سوی دیگر لوس ایریگاری نوعی نگارش زنانه را پیشنهاد می‌کند: که همواره خود را از خطر سلطه‌ی مردان و خطر تداعی نوشتاری مردانه به‌صورت بنیادی، خلاق و زنده حفظ کند و به‌جای تک محوری بودن مردانه، ریشه در تنوع، سیال بودن و امکان‌های چندگانه‌ی نهفته در ساختار و کارکرد اروتیک و تجربه‌های ممتاز جنسی زنان داشته باشد.

ژولیا کریستوا در این باره، «خورا» یا «مرحله‌ی اولیه‌ی زبان کودکان» را که یک فرآیند پیشا ادیبی و فاقد نظام دلالت و ارتباط است و بر مادر متمرکز شده است با اصطلاح «زبان نشانه شناختی» به کار برده است. این فرآیند دلالت و ارتباط، هم‌سو با بزرگ شدن ما، سرکوب می‌شود و آشنایی ما با زبان منطقی و پدر محور - یعنی زبان سمبولیک رایج در جامعه - زبان نشانه شناختی را از میان برمی‌دارد. فرآیند نشانه شناختی می‌تواند به شیوه‌ی انقلابی ظهور کند. خود کریستوا در این باره مثالی می‌زند. او می‌گوید، شعر پیشرو است، چه آن را زنان سروده باشند، چه مردان - به‌عنوان موقعیت‌های مخرب و ناهمگن - که اقتدار و سلطه‌ی شهوانی سوژه یا فاعل را در هم می‌شکنند و ما را از قید و بند عقلانیت سلطه‌گر کلام رایج که محصول قانون پدر است و زنان را در وضعیتی حاشیه‌ای قرار می‌دهد آزاد می‌کند. در سال‌های اخیر تعدادی از فمنیست‌ها از تکنیک‌های پسا ساخت‌گرا استفاده کرده‌اند، تا مفهوم‌های تثبیت شده‌ی فمنیست‌های پیش از خود را زیر سوال ببرند. فمنیست‌های پسا ساخت‌گرا بر وجود تفاوت میان گرایش‌های متضادی که درون تاریخ‌گفتمان پدرسالاری و مسلط و تک صدا است، تاکید دارند و نیز بر این باورند که مفهوم‌هایی چون زنی یا مونث به‌لحاظ زبانی شناور و غیر ثابت‌اند و باید بر تفاوت‌های عام و جهانی آن‌ها توجه داشت. هم‌چنین تاکید دارند که تفاوت‌های موجود در هویت زبانه ناشی از اختلاف‌های ملی و تاریخی است (نگاه کنید، باربارا جانسون، یک دنیا تفاوت (۱۹۸۷)؛ ریتا فلسکی، آن سوی زیبایی شناختی فمنیسم: ادبیات فمنیستی و تغییرات اجتماع (۱۹۸۹)؛ و مقاله‌هایی درباره‌ی پست مدرنیسم و فمنیسم، لیندا نیکلسون).

اگرچه پیشینه‌ی نظریه‌ها و نوشته‌های انتقادی فمنیستی طولانی نیست اما هر ساله حجم آن‌ها رو به افزایش است. تعداد زیادی از مجله‌ها و موسسه‌های انتشاراتی فمنیستی تنها آثار فمنیستی را منتشر می‌کنند. هم‌اکنون در بیش‌تر دانشگاه‌ها برنامه‌هایی به مطالعات زنان تخصصی داده شده است و دوره‌های تحصیلی ویژه‌ای در شناخت ادبیات زنان و نقدهای فمنیستی جریان دارد هم‌چنین در کنار نوآوری‌ها و ابتکارهای نظری مربوط به تفسیر و تحلیل اختلاف‌های جنسی و جنگ‌های ادبی، مجله‌ها و کنفرانس‌های ویژه‌ای - اعم از انحصاری یا چند منظوره - به زنان و آثار آنان می‌پردازند. نقد مطالعات آکادمیک و شناخت، تاریخ ادبیات، به‌همان میزان که دغدغه‌ی ذهنی مردان است، زنان را دل مشغول خود کرده است.